

گزارش برنامه دوخواهرون (تلاشی برای صعود به قله) ۲۹ آبان تا ۱ آذر ۱۳۸۷

باز هم یکی دیگر از گزارش برنامه های انجمن کوهنوردی دانشگاه به مرحله ی انتشار رسید. جدول زیر بخشی از پشت صحنه ی آماده سازی یک گزارش را نشان می دهد و صدالبته که نمی توان ادعا کرد بهترین و کاملترین حالت ممکن رخ داده است. روند کلی بر این بوده که معیارهایی بعنوان حداقل موارد مورد نظر در یک گزارش از طریق پست الکترونیکی به سرپرستان برنامه ها ارسال می شود و بر اساس زمانبندی تعیین شده، گزارشها دریافت و ویرایش می شوند. البته این معیارها نیز پس از بررسی و نظرخواهی از مطلعین مورد استناد قرار گرفته اند. بدیهی است هرچقدر بین استانداردهای تعیین شده و گزارش دریافت شده همخوانی بیشتری وجود داشته باشد، زحمت و زمان لازم برای ویرایش کاهش می یابد. پس چه بهتر که سعی کنیم علمی تر و با حوصله تر بنویسیم.

۱	دریافت نسخه ۱ گزارش دوخواهرون از ناطقی	۸۷/۱۰/۱۰
۲	ارسال نظرات حسن زاده بر نسخه ۱ به ناطقی	۸۷/۱۰/۱۱
۳	دریافت نسخه ۲ از ناطقی - ارسال نظرات حسن زاده بر نسخه ۲ به ناطقی	۸۷/۱۰/۱۳
۴	دریافت نظرات حسین نژاد - ارسال نظرات تکمیلی به ناطقی	۸۷/۱۰/۱۵
۵	ارسال نسخه ویرایشی و اصلاحات نهایی به هر ۴ عضو تیم	۸۷/۱۰/۲۹
۶	دریافت عکسها و توضیحات از مقدم	۸۷/۱۰/۳۰
۷	ارسال اطلاعیه انتشار گزارش و تایید دریافت عکسها	۸۷/۱۱/۱
۸	دریافت نسخه ی ویرایشی از حسین نژاد- ارسال نظرات تکمیلی حسن زاده به اعضای تیم - کسب نظر احمدی	۸۷/۱۱/۲
۹	انتشار گزارش	۸۷/۱۱/۴

هرچند سعی بسیار شده تا رضایت خوانندگان حال و آینده فراهم شود ولی همچنان بر لزوم دقت نظر بیشتر نویسندگان و خوانندگان به امر خطیر گزارش نویسی تاکید می شود. این فعالیت مشارکتی، با تلاشی چند جانبه محقق می شود؛ چه بهتر که نه در مقام نویسنده خود را بی نیاز از رعایت اصول پایه ای گزارش نویسی بدانیم و نه در مقام خواننده، از آرایه نظرات کارا دریغ بورزیم.

با سپاس از آقای ناطقی (سرپرست تیم)، خانم مقدم که زحمت تهیه عکسها و پی نوشت آنها را به عهده داشتند و آقای حسین نژاد که نظر تکمیلی خود و سه عکس پایانی را ارسال کردند، طبق معمول توضیحات تکمیلی از طرف مسئول پیگیری گزارشها در { } درج شده است.

چیکرو دوخواهرون _ رئالیسم جادویی

برنامه پیمایش خط الراس چیکرو _ وراو به پیشنهاد اینجانب (آرش ناطقی) و با موافقت سرپرست کل در تقویم پاییزه گروه جای گرفت (۲۹ آبان لغایت ۱ آذر) و وظیفه سرپرستی آن نیز به عهده من گمارده شد.

{قله دوخواهرون به ارتفاع تقریبی ۴۳۲۸م. یا به قولی ۴۳۱۸م. بلندترین قله از خط الراسی شرقی-غربی به همین نام و به طول تقریبی ۳۰ کیلومتر واقع در شمالغربی قله دماوند، در منتهی الیه شمالی دشت لار در منطقه ی نمارستاق استان مازندران و بخشی از رشته کوههای البرز مرکزی است/ح.}

این برنامه قبل از اجرا به دلیل کمبود وقت و مشکلات فنی به پیمایش خط الراس تا قله دوخواهرون و بازگشت از مسیر پیمایش شده تقلیل پیدا کرد. به دلیل مشکلات حمل نقل و تشخیص سرپرست، برنامه با حضور ۳ نفر از دوستان (مزگان مقدم، میلاد احمدی و احسان حسین نژاد) در مرحله اجرا قرار گرفت.

بخش اول

قرار حرکت صبح چهارشنبه ساعت ۷ به مبدا سه راه تهرانپارس و مقصد بلده بود. وسیله نقلیه ی مورد استفاده يك مسافربر شخصی و هزینه مورد توافق ۴۵ هزار تومان تا شهر بلده بود. مسیر حرکت، جاده هزار-دو راهی دوآب و از آنجا شهر بلده، که در فاصله تقریبی ۵۰ کیلومتری از جاده هزار قرار دارد. با تاخیر ۳۰ دقیقه ای نسبت به زمان هماهنگ شده، حرکت خود را آغاز نمودیم. حدود ساعت ۹ در رستورانی در پلور توقف کردیم برای صرف صبحانه. چای و سر شیر و غسل به همراه هوای خنک کوهستان. حوالی ساعت ۱۱ وارد شهر بلده شدیم. مقصد بعدی ما روستای یالرود بود، که در فاصله تقریبی ۷ کیلومتری از شهر بلده قرار دارد که این فاصله با جیب یکی از اهالی یالرود که از بلده رد میشد و کرایه توافقی ۵ هزار تومان طی شد که البته نرخ رسمی تاکسی های بلده _ یالرود هم همین مقدار است. حوالی ساعت ۱۱:۳۰ وارد روستای یالرود شدیم و بعد از

تقسیم مشترکات، حوالی ساعت ۱۲ روستا را به مقصد مقصودمان ترک کردیم. هدف، حرکت در امتداد رودخانه ای بود که از روستای یالرود میگذشت. بعد از عبور از خانه های روستایی و زمین های کشاورزی در امتداد بی پایان رودخانه به جایی رسیدیم که قبلاً اهالی روستا درمورد آن توصیه های لازم را به ما کرده بودند، عملیات جاده سازی در حال انجام بود، با راهنمایی نگهبان به سلامت از منطقه عبور کردیم و مسیر خود را در امتداد رودخانه ادامه دادیم.



دماوند از درون ماشین رفت



کوهکی متقارن در مسیر رفت که میلاد خیلی خوشش اومده بود



صبحانه اول مسیر



نمای ده یالرود-پای صعود



پیرزنی که ما رو نصیحت میکرد کوه نیاییم در پایان مسیر مدام از من میخواست که منم چادر دور کمر بینم که سردم نشه و وقتی رفتم توی ده قدم بزخم دوباره منو دیدند و به جای دعوت کردند و چادر دور کمر...

گمان کنم خرس دیدیم، کمی ترسیدیم ولی گویا او بیشتر ترسیده بود و در يك لحظه ناپدیدشد.



وقتی خرس دیدیم نتونستیم عکس بگیریم. از این عکس گرفتم. فکر کنم زیر پای خرس له شده بود!



دشتهایی چه فراخ...روز اول و خوش بودن در دشت



نگهبانی آنجا به ما چای داد



نمایی از مسیر پای صعود



نمایی از دشت پای صعود



نمایی از دشت پای صعود



نمایی از مسیر پای صعود



نمایی از پای صعود



مسیر رفت از دشت- روز اول



آبشار یخی مسیر رفت

حوالي ساعت ۱۶:۳۰ (۱۷ احسان) و با توجه به از دست دادن تدریجی نور روز تصمیم بر برپایی چادر بر سر يك دو راهی گرفتیم. نظر بر آن شد که من از راست و احسان از سمت چپ و هر يك به مدت ۳۰ دقیقه حرکت کنیم و از یالها عکس بگیریم تا شاید یکی از ما بتواند چپکرو را دیده و مسیر حرکت فردا مشخص شود. در این حین میلاد و مزگان هم وظیفه برپایی چادر را برعهده گرفتند. چادر برپا شد، شام خورده شد، حرفها زده شد تا نوبت به صحبت از مسیر فردا شد. احسان هیچ ندیده بود، من هم هیچ چیز آشنا ندیده بودم. با صحبت کردن و نشان دادن عکسها سرانجام تصمیم به حرکت به سمت راست گرفتیم (مسیر حرکت من) ولی هیچ چیز آشنا نبود و آنچه بود تنها تردید بود.



چادر و عمق برف



برنج و عدس که روز اول پختیم



مسیر رفت دومین روز(البته این همون مسیر اشتباهست که نباید میرفتیم و رفتیم!)

فردا (پنجشنبه) با کمی روشن شدن هوا ساعت ۷ صبح حرکت خود را آغاز نموده و پس از اندکی، یالی در سمت چپ و به سمت جنوب را مناسب صعود تشخیص داده کم سوار بر آن شدیم. پیش رو خط الراسی را میدیدیم و گمان بر این بود که همان خط الراس معهود است با این گمان می‌تاختیم و برف زیر پا سفت میکردیم. حجم برف زیاد بود و راه طولانی اما همچنان هیچ چیز آشنایی خود را نمایان نمی‌ساخت. تقریباً حوالی ۱۲ ظهر {۱۰ صبح - احسان} بود که چیزی تا سوار شدن بر خط الراس نمانده بود، هوا پیچ و تاب می‌خورد و کم کم در هم فرو میرفت ولی انگار فراموش کرده بود خبر دهد، {حدود ۱۱-احسان} به خط الراس رسیدیم. گمان میکردیم بین قلل چکرو و دوخواهرون هیچ چیز قابل مشاهده نبود جز برفی که صورت رفیق را مینواخت. به سمت شرق و روی خط الراس شروع به حرکت کردیم. بعد از حدود ۱۵ دقیقه وخامت وضع هوا به حدی رسید که تصمیم گرفتیم چادر بنزیم تا زمانی که هوا باز شود. برپا کردن چادر تقریباً ۱ ساعت به طول انجامید تا آنکه سرانجام درون چادر خزیدیم و منتظر هوای مناسب . .



آسمان، بالاترین نقطه-جایی که سه روز چادر زدیم. البته این آسمان بعد از سه روز بارش پیاپی الان صاف شده!

ساعت ۱ بعد از ظهر روز جمعه پس از گذشت قریب به ۲۴ ساعت، هوا نوید باز شدن میداد. تصمیم بر رفتن بود به بهای يك روز اضافی و نگرانی خانواده.

{این بخش از گزارش را به نقل از احسان حسین نژاد بخوانید:}

جایی که چادر را برپا کرده بودیم موبایل آنتن نمیداد. بچه ها نگران نگرانی خانواده ها بودند. اطمینان دادم که روی خط الراس قطعاً موبایل آنتن میدهد و میتوانیم با تهران تماس بگیریم. قبل از حرکت از چادر موبایل را روشن میکنم. آرش و مژگان جلوتر رفته اند و من و میلاد با تاخیری ۱۵ دقیقه ای حرکت میکنیم. ساعت ۱۴ است. به آرش میرسم و برفکوب را عوض میکنیم. روی خط الراس هستیم که صدای موبایل بلند میشود. پیام کوتاهی آمده و معنی آن این است که موبایل اینجا آنتن میدهد. سریع با حمید حسن زاده تماس میگیریم. {حمید: چون در جریان برنامه بودم، از طریق پیامک پیگیرشان بودم و جواب ندادنهایشان را به حساب سلامتی و آنتن ندادن موبایل میگذاشتم. آن روز برنامه ی سنگان بودم و چند دقیقه ای بیشتر نبود که به منزل رسیده بودم. احسان حوالی ساعت ۱۵ تماس گرفت و البته خوش شانس بود.}

مشروح گفتگو ها (نقل به مضمون):

_ احسان: سلام

_ حمید: سلام

_ ما روی خط الراس بین چیکرو و دوخواهرون هستیم. هوا بد شد. ۲۴ ساعت در چادر بودیم. الان داریم به سمت دوخواهرون حرکت میکنیم. امشب به چادر میرسیم و فردا صبح پایین می آییم.

_ صدای نامطمئن و مردد حمید: آقا مطمئن هستید؟ بچه ها همه خوب هستن؟ برای کسی اتفاقی نیفتاده؟

{حمید: احسان گفت روی قله تخت خرس هستند. آنقدر خوب و رسا و شیوا صحبت میکرد که فکر کردم دارد شوخی میکند و من را دست انداخته است! پذیرش اینکه ساعت ۱۵ هنوز میخواستند ادامه بدهند برایم سخت بود. از طرفی نمیخواستم طوری نهیب بزنم که افکارشان را بهم بریزم. میدانستم احسان ریسک میکند اما شناخت ام از او مطمئنم می کرد که تجربه اش اجازه نمیدهد شدت ریسک از کنترلشان خارج شود.}

از خالی شدن باطری موبایل زیر شلاق باد میترسم و حالا باید حمید را هم قانع کنم. با عصبانیت میگم: مگه صدای باد رو نمیشنوی؟

حمید میگه نه! با عصبانیت چیز هایی گفتم که الان یادم نیست. {حمید: خیالتان راحت، احسان هیچ چیز بدی نگفت!... و من احساس کردم صدایش فقط کمی بلندتر شده!} حمید موکداً توصیه میکند که خطر نکنید و در صورت لزوم برگردید. مشغول خداحافظی با حمید هستم که بچه ها میرسند. میلاد با گوشی من و مژگان و آرش با گوشی آرش با تهران تماس میگیرند. از نظر روانی کمی آسوده میشویم و حرکت میکنیم.

خط الراس را ادامه میدهیم. کم کم شک میکنیم. دوخواهرون در انتها مشخص است. اما از هر نظر بسیار دور است. دوباره با حمید تماس میگیرم. کمی درباره مسیر از روی نقشه توضیحاتی میدهد. قرار میشود دوباره تماس بگیرم تا از روی گوگل ارث توضیح کامل دهد. {حمید: در همین دومین تماس بود که احسان موقعیت جغرافیایی منطقه را جویا شد و دست به دامن نقشه های چاپی که در دسترسم بود شدم: کتاب کوهنوردی در ایران و نقشه ی رشته کوه البرز با مقیاسی نه چندان دقیق از سازمان جغرافیایی ارتش. سوالهایی که احسان میپرسید پاسخهایی دقیقتر از آنچه من میدادم میخواست. گفتم حواستان به باتری موبایلهایتان باشد. شماره ی همراه آرش و مژگان را که نداشتم، تلفن میلاد هم خاموش بود... و گفتم ۱۵ دقیقه بعد تماس بگیر تا از گوگل ارث جزئیات بیشتری بگویم. سریع دست بکار شدم و ۱۵ دقیقه گذشت اما از احسان خبری نشد. موبایلش هم آنتن نمیداد... نگران بودم...} میرسیم به یک سراشیبی. باید ۱۰۰ متری ارتفاع کم کنیم. مسیر مقابل اصلاً به خط الراس شبیه نیست. مژگان و میلاد پایین رفته اند. آرش میگوید برگردیم چون در هر صورت قبل از شب به دوخواهرون نمیرسیم. برگشتن برایم سخت است. قانعش میکنم که فرود برویم تا حد اقل مسیر درست را ببینیم و همه با هم برگردیم. پایین میرویم. حجم برف بسیار زیاد است. در برفی به عمق ۸۰ سانت به کندی پیش میرویم. حدود ساعت ۱۶ درست به نقطه ای میرسیم که همیشه چیکرو را از آن زاویه دیده ایم. در سمت چپ (شمال) قله چیکرو قرار دارد و ادامه اش به دوخواهرون میرسد. به آرش نگاه میکنم. بدون رد و بدل کردن کلمه ای برمیگردیم.

ساعت ۱۷ به چادر میرسیم. قبل از اینکه به نقطه کور آنتن دهی برسیم، به حمید زنگ میزنم و برگشتمان را اطلاع میدهم. {حمید: خوشبختانه احسان تماس گرفت و با شنیدن اینکه برمیگردند و شنبه دیروقت به تهران میرسند، بسیار خوشحال شدم که ادامه نداده اند. از ذخیره غذایی‌شان پرسیدم و گفت که مشکلی ندارند.} داخل چادر شده و درون کیسه خواب‌ها مینشینیم. من و آرش بی انگیزه تر از آنی هستیم که کاری کنیم. مژگان و میلاد شروع به آب کردن برف میکنند. آرش از نظر روحی کاملاً خرد شده به نظر میرسد که به نظر من نتیجه‌ی مستقیم سرپرست بودن او است و اینکه احساس میکند مسئولیت بیشتری در قبال شکست برنامه دارد. برف آب میشود و سوپ خوشمزه‌ای میخوریم همراه با نان اضافه. بعد چای و سپس ادامه شام که عبارت است از ژامبون و مخلفات و نوشابه. بعد از شام ادامه وقت گذرانی تا هنگام خواب. علی رغم خالی کردن چند باره برف دور چادر، باز هم برف حجم چادر را به طرز محسوسی کاهش داده. آرش قسمت اعظم شب را نشسته میخوابد و نزدیک صبح جاپمان را عوض میکنیم.

{ادامه‌ی گزارش به نقل از آرش - سرپرست برنامه}:

پس از قریب ۲ ساعت حرکت دو خواهر را دیدیم ولی خیلی دور.

بازگشتیم بدون کلمه‌ای حرف. سوپ خوردیم و خود را مشغول کردیم.

صبح فردا سرازیر شدیم. دیدیم آنچه را که باید میکردیم. از دره گذشتیم. با نگهبان جاده‌ی در حال ساخت چای خوردیم، گپی زدیم و به روستا بازگشتیم.



زالالکهای پایان مسیر



پایان مسیر و کنار نگهبان- ناهار آخر



گله بز



مردم روستا



تقابل سنت و مدرنیته



برگشت-منتظر اتوبوس تهران



برگشت و آسمانش هم مثل ما غمگین بود

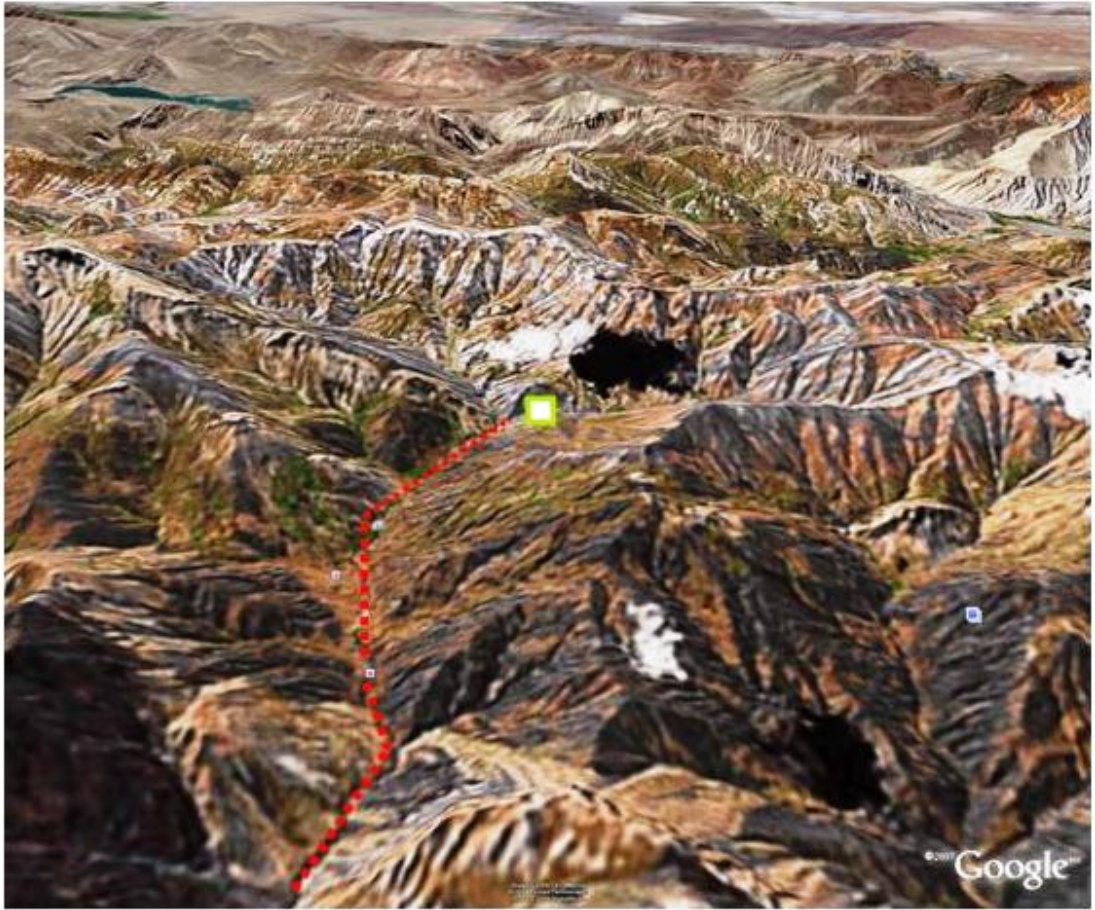


آرش(سرپرست) در پی گرفتن اتوبوس تهران



شهر بلده ■
روستای یالرود ■
حرکت در امتداد رودخانه ...

{در عکس بالا جهت شمال بالای تصویر است!}



شب مانی اول □

{در عکس، بالای تصویر رو به جنوب است! دریاچه سد لار در گوشه بالا و سمت چپ مشاهده میشود.}



- حرکت من به سمت راست
- حرکت احسان به سمت چپ
- سوار شدن بر روی خط الراس
- شب مانی دوم و سوم
- حرکت ۲ ساعته روز سوم
- قله چیکرو
- بازگشت روز آخر از خط الراس

{در عکس، بالای تصویر رو به جنوب است! دریاچه سد لار در گوشه بالا و سمت چپ مشاهده میشود.}

بخش دوم {نکات تکمیلی و توصیه های سرپرست برنامه}

از آنجا که هدف از گزارش نویسی در کوه نوردی، در اختیار قرار دادن اطلاعات و تجربیات مفیدی است که قبل و در حین اجرای برنامه کسب میشود بنابراین بخش دوم، برای اتمام رسالت و کامل شدن گزارش به شرح زیر و با راهنمایی دوستان اضافه گردید:

کسب اطلاعات پیش از برنامه:

۱. خواندن گزارش برنامه و صحبت حضوری با آقای محسن عسگری {مستندات ایشان راجع به برنامه دوخواهرون در <http://kolaheh.persianblog.ir/post/120> و در سه پست متوالی منتشر شده است.} که در اواخر خرداد ماه این برنامه را اجرا کرده بودند (از روستای گرمابدر و سپس صعود تا گردنه خاتون پارگاه و پس از گذر از تنگ یونزا و پیمایش دشت لار و دشت سفیداب و محلی بنام سرخک به گردنه خاص) از آنجا ما مسیر دیگری را برای رسیدن به گردنه خاص انتخاب کردیم (روستای یالرود در شمال دشت لار و پس از پیمایش دره یالرود به گردنه خاص) بنابراین نیاز به گرفتن راهنمایی دیگری احساس شد.

۲. صحبت حضوري با يکي از دوستان کوهنورد که قله چپکرو را از روستاي يالرود صعود کرده بودند و در اختيار قرار دادن کروکي مسير که توسط خود ايشان تهيه شده بود (کروکي با منطقه کاملا تطبيق داشت).

۳. صحبت تلفني با يکي از دوستان کوهنورد دانشگاه شريف که درتابستان اين برنامه را به شکلي ديگر اجرا کرده بودند. {احتمالا با مرجع : <http://www.sharif-hamnavard.blogfa.com/post-50.aspx> مربوط به پيمائش خط الراس ورارو به چپکرو (ناندل به يالرود) }

پيش برنامه :

پيش برنامه خط الراس دوخواهرون، پيمائش تيغه دارآباد {به تاريخ جمعه ۱۳۸۷/۸/۱۷- به سرپرستی سينا صداقت نژاد} بود که هيچ يك از افراد شرکت کننده در برنامه به تشخيص اينجانب صلاحيت لازم را براي شرکت در برنامه دو خواهرون کسب نکردند. دو هفته قبل از برنامه ي تيغه، برنامه ي شخصي اينجانب (سرکچال - خلنو) با حضور ميلاد احمدي و مژگان مقدم اجرا شده بود، بنابراین اينجانب از آمادگي بدني اين دوستان آگاهي کامل داشتم.

ابزار جهت يابي

تنها ابزار جهت يابي که در اين برنامه مورد استفاده قرار گرفت قطب نما بود.

تجهيزات

چادر : چادر مورد استفاده از اموال گروه بود که به دليل داشتن پنجره هاي توري متعدد (نيمي از چادر توري بود) و سختي و پيچيدگي برپا کردن اصلا براي اين فصل مناسب نبود(چادر قبل از برنامه توسط اينجانب چک نشد و حرف دوستان بر من حجت شد).

کلنگ : يك عدد کلنگ در برنامه وجود داشت که مورد استفاده قرار نگرفت.

کيسه خواب : کيسه خواب هاي camp، از اموال گروه

باتوم : دو عدد، کمبود باتوم با توجه به حجم زياد برف کوبي احساس شد.

وسايل گرمابشي : دو عدد چراغ گاز با يك کيسول اضافه

براي اطلاع از جزئيات ساير وسايل به افراد شرکت کننده مراجعه شود.

نحوه تصميم گيري

قبل از هر تصميم گيري سعي شد با افراد گروه مشورت شود، ولي تصميم نهايي توسط سرپرست گرفته ميشد.

برنامه غذايي

برنامه غذايي به صورت شخصي بود و با وجود اضافه شدن يك روز مشكلي به وجود نيامد.

هزينه ها

رفت

رفت تا شهر بلده = ۴۵ هزار تومان (شخصي)

بلده تا يالرود = ۵ هزار تومان (شخصي)

برگشت

• یالرود تا دوراهی دوآب (جاده هراز) (آژانس) = ۱۸ هزار تومان

• جاده هراز تا ترمینال شرق (اتوبوس) = ۳ نفری ۳ هزار تومان = ۱۲ هزار تومان {۴نفر}

• جمع کل = ۸۰ هزار تومان

هزینه ی هر نفر = ۲۰ هزار تومان + ۲ هزار تومان هزینه صبحانه روز اول و تنقلات پس از برنامه (کلیه هزینه ها توسط خود افراد پرداخت شد)

عواملی که باعث شکست برنامه شد (عوامل به ترتیب ذکر میشود)

• کمبود اطلاعات و نیاز به کسب اطلاعات بیشتر از منطقه، که این کوتاهی متوجه سرپرست برنامه میباشد.

• تغییر ناگهانی وضع هوا ، که امکان تغییر ناگهانی هوا باید در برنامه در نظر گرفته میشد که باز هم کوتاهی متوجه سرپرست میباشد.

• استفاده از ابزار جهت یابی مناسب تر نظیر GPS، که عدم استفاده و پیگیری برای تهیه کوتاهی را متوجه سرپرست برنامه میکند.

• عدم توجه به تردیدها و دودلی ها ، و از آنجا که تردید و دودلی ناشی از اطلاعات ناکافی است پس باز هم عدم کسب اطلاعات کافی توسط سرپرست احساس میشود.

• همراه نبردن نقشه و کروکی و اطمینان به حافظه تصویری، که همراه بردن نقشه و کروکی از وظایف سرپرست میباشد.

نتیجه گیری :

ترجیح میدم نتیجه گیری رو به دوستان بسپرم و به جای نتیجه گیری به توصیه رفیقانه به دوستانی داشته باشم که تازه کوهنوردی رو شروع کردن و مسئولیتهایی مثل سرپرستی برنامه ها رو برعهده میگیرن. به نظر من مسئولیت کلیه اتفاقاتی که طی یه برنامه میافته بر عهده سرپرست اون برنامهست و یه سرپرست با درایت و هوشیاری خودش میتونه از به وجود اومدن خیلی از اتفاقات و مشکلات جلوگیری کنه و یا تا حد امکان از شدت اونها کم کنه. پس باز هم به نظر من داشتن غرور بی جا، تعصب کور و تصمیم گیری های لجوجانه و احساسی باعث میشه اتفاقاتی بیفته که وقتی ده سال دیگه به اون اتفاقات فکر میکنیم چیزی به جز ناراحتی و افسوس سراغمون نیاید.

نکاتی درباره برنامه از دید احسان حسین نژاد(عضو تیم): نقطه قوت این برنامه به نظر من افراد تیم بودند. بخش عمده ای از برف کوبی روز پنج شنبه {روز دوم برنامه} بر عهده میلاد احمدی بود و سرعت تیم در آن روز بسیار خوب بود. مزگان مقدم با اینکه به گفته خودش این اولین برنامه شبه زمستانی اش بود، بسیار فراتر از انتظار ظاهر شد. صبر و تحمل زیاد در برابر سرما و خیس شدن و سایر شرایط نامساعد و پیشقدم بودن برای کارهای گروهی نظیر برپا کردن چادر و آب کردن برف و پختن غذا در ایشان کاملاً مشهود و قابل تحسین بود. آن ۲۵ ساعت درون چادر برای من بسیار راحت گذشت و فکر میکنم برای سایرین هم همین گونه بود. بازی ها و صحبت ها درباره کوه و کتاب و غیره کاملاً تاثیر گذار بود برای طی کردن لحظات سخت درون چادر. آرش نمونه کاملی از یک سرپرست منعطف بود که به نظر من این انعطاف بسیار در روحیه اعضا موثر بود. میشود گفت یک هماهنگی کامل بین افراد تیم. همین!

نکاتی درباره برنامه از دید حمید حسن زاده(مطلع برنامه): با تماس سه شنبه شب (۲۸آبان۸۷) توسط احسان در جریان دقیق برنامه قرار گرفتم. دانستم حسین سرافراز هم مطلع برنامه است. او برنامه کلی را تشریح کرد: ۷ صبح تهرانپارس، ۱۲ یالرود، روز اول تا حدود ۳۷۰۰متر صعود، روز دوم با کوله سبک چیکرو...برگشت به چادر، روز سوم برگشت به تهران و یا سناریویی دیگر که در خاطرمان نماند... سوالهایی با مضامین زیر پرسیدم:

تعداد نفرات، پای صعود=یالرود؟ آبادی دیگری در آن طرفها هست؟ ماشین برای برگشت هماهنگ است؟ تجهیزاتی که دارید مناسبند؟ کلنگ، کرامپون می برید؟ طنابچه حتما بپوشید، نقشه منطقه را همراه داشته باشید(اگر دوربین می بری حواست به باتری یدک باشه و عکسی از نقشه منطقه رو تو دوربین داشته باش)

مدیریت باتری موبایلهاتون... آذوقه اضافی...وضع هوا رو چک کردین؟... برای کنجکاوی و محکم کاری با بررسی مستندات مکتوب و اینترنت کمی بعد با احسان تماس می گیرم: آبادیهای هتر و وزن هم در آن حوالی اند؛ تشخیص مسیر درست در ابتدای کار... وضع هوایی که برای بلده (و نه خود قلل!) از سایت www.freemeteo.com بررسی کرده بودم: پنجشنبه بارندگی و باد ۱۸ کیلومتر در ساعت غربی... شوخی با احسان: باد موافق دارید!...چهارشنبه و پنجشنبه(۲۹و۳۰آبان): ارسال چند پیامک به میلاد و احسان، که نمی رسند...

روز یکشنبه ی بعد از برنامه(۸۷/۹/۳)، با تکیه بر تصاویری از منطقه به همراه مستنداتی دیگر از منطقه که پیشتر جمع آوری کرده بودم، وقتی برای صحتی کوتاه در جلسه ی عصر دوشنبه ی انجمن از میلاد احمدی درخواست کردم. میدانستم برنامه، تحت تاثیر حال بد ناشی از تصور شکست در خاطره اعضای تیم رسوخ کرده و میخواستم به نحوی هشیارشان کنم که از جنبه های مثبت و آموزنده کار غافل نشوند و مصر بودم که حتماً ثبت و ضبط شود تا برای اجرای دوباره ی همین برنامه در آینده، «آزموده را دوباره نیازماییم!». متأسفانه سرپرست در جلسه حضور نداشت تا خود گزارش دهد و البته احسان به خوبی از روی عکسهای زیبایی که پیشتر سیاه و سفید تهیه شده بودند و فضای غمناکی را تجسم میکردند، گزارش میداد. خانم مقدم زالکهای سوغاتی را بین حضار جلسه پخش کرد و بعد، بساط بررسی جغرافیایی منطقه ی چپکرو و دوخواهرون را از روی انیمیشنهای گوگل ارثی به راه انداختیم. گذری هم به گزارش محسن عسگری- که خود در جلسه حضور داشت- زدیم و از روی کلیپهای تصویری، دوستان، تشخیص دادند که دقیقاً کجا بوده اند و همگی اذعان داشتند که مشاهده این مستندات پیش از برنامه میتوانست بسیار مفیدتر باشد، دید بهتری از منطقه بدهد و از احتمال خطا بکاهد.

عکسهای از احسان حسین نژاد







{پیرو هماهنگی قبلی با آقای ناطقی، برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به این برنامه میتوانید با nateghi.arash@yahoo.com مکاتبه نمایید.}

پایان.